

مصدق - حاکمیت قانون - تمامیت ارضی

و نیروهای تخیل گرا

آقای نادر بکتاش یکی از اعضای حزب کمونیست کارگری در نوشته ای تحت عنوان "گفتید خدمات ارزنده در جهت رفاه کارگران ۱" (نیمروز ۳۹۲) در پاسخ نوشته ای از آقای محمود مهران ادیب یکی از اعضای رهبری دفتر برون مرزی حزب ملت ایران (نیمروز ۳۸۸) بطور شعاری به یکسری کلی گویی های غرض ورزانه پرداخته اند.

آقای بکتاش در این نوشته بخاطر بحق جلوه دادن نظراتشان -نظراتی که بسیار نا مفهوم و نا روشن جلوه میکنند- سعی کرده اند با وارونه جلوه دادن یکسری از مسائل سیاسی، ایدئولوژیک و تاریخی بر یکسری از دست آوردهای سیاسی - اجتماعی از قبیل "نظام پارلمانی"، "سیستم چند حزبی" و "حاکمیت قانون" خط بطلان بکشند و بزعم خود تیر خلاص را به "ملی گرانی" شلیک نمایند. بدون اینکه هدف این سیاست را توضیح دهند.

من سعی میکنم در این نوشته به چند قسمت از مقاله ایشان که در واقع بیانگر نظرات سیاسی بخشی از نیروهای منتسب به طیف چپ در ایران میباشد به پردازم. باین امید که در آینده عناصری که خود را "کمونیست" مینامند، با مسئولیت و تفاهم بیشتری با مسایل حاد جامعه ایران برخورد کنند و با ارائه تحلیل مشخص از شرائط مشخص کوشش در جهت آزادی، برابری، بهزیستی و سربلندی انسانهای آن سرزمین بنمایند.

علت اینکه من در این نوشته از جمله "بخشی از نیروهای منتسب به طیف چپ در ایران" استفاده کرده ام و نه از جمله "بخشی از نیروی چپ ایرانی". باین خاطر است که در فرهنگ سیاسی "حزب کمونیست کارگری" همچون بخشهایی از نیروهای چپ در ایران مقوله ای بنام "ملت ایران" جایگاهی ندارد. ملتی که به شهادت مدارک تاریخی مستند از زمان تشکیل سلسله ماد که در اثر هماهنگی، همراهی و همبستگی هفت قوم از جمله قوم کرد در فلات ایران پا برصه تاریخ گذاشت، تاکنون در حدود سه هزار سال همواره وجود داشته است.

آقای بکتاش با بی اعتنائی به "هویت ملی" ایرانیان و به تمسخر گرفتن مقوله "ملت ایران" در مطالبی که در پلمیک با نظرات آقای محمود مهران ادیب به نگارش در آورده است از "ملت عزیزتان" سخن گفته است. بدون اینکه به این امر توجه کند که چنین گفتاری در حقیقت افتخاری بزرگ برای آقای مهران ادیب و کم ارزش جلوه دادن عناصر و نیروهایی که همچون آقای بکتاش می اندیشند میباشد.

نظرات آقای بکتاش برای خوانندگان مقاله اش از جمله من بعنوان یکی از اعضای سازمان سوسیالیستهای ایران، این سوال را مطرح کرده است که اگر هدف اعضای حزب کمونیست کارگری از مبارزه و فعالیت سیاسی از جمله نگارش مقاله مورد بحث تغییر روابط غیر دموکراتیک حاکم بر جامعه ایران و در نتیجه برقراری آزادی، برابری، بهزیستی و رفاه اجتماعی ایرانیان صرفنظر از وابستگی قومی، قبیله ای و طایفه ای میباشد، چرا و بچه دلیل ایشان سعی کرده اند این چنین بین خود و ملت ایران جدائی بیاندازند.

آیا آقای بکتاش اصولاً به این مسئله توجه کرده اند، حتی بفرض اینکه به محتوای نوشتار ایشان و نظرات حزب کمونیست کارگری کوچکترین اشکالی وارد نباشد - که هست - مردم ایران باین سادگی حاضر نخواهند شد به گفتار فرد و یا حزبی که خود را نسبت به ملت ایران بیگانه میداند و با هویت ایرانی، فرهنگ و سنت های آن سر ناسازگاری و ستیز دارد، کوچکترین توجهی بنماید. چه رسد باینکه از آن نظرات حمایت کند.

آقای بکتاش و دیگر کمونیستهای که همچون وی می اندیشند، بطور سطحی و غیر مسئولانه با مسایل تاریخی ایران برخورد مینمایند. آنان سابقه تاریخی، فرهنگی و درهم آمیختگی اقوام تشکیل دهنده ملت ایران در طول قریب به سه هزار سال زندگی مشترکشان با هم را بطور کلی نادیده گرفته و حل مشکلات و معضلات قوم کرد ایرانی را همچون "چک ها و اسلواکی ها، بک ها و کانادایی ها" تصور میکنند و آنهم باین دلیل که ایشان راجع به چگونگی خصوصیات

و عوامل سیاسی که سبب تشکیل کشور ها شده اند، کوچکترین اطلاعاتی ندارند و به این امر واقف نیستند که جدائی قوم کرد و یا قوم آذری از دیگر اقوام ایرانی فاجعه ای به مراتب بزرگتر از فاجعه یوسنی با خود به همراه خواهد داشت. اگر انگیزه نگارش مقاله و نقد سیاسی نظرات دگرانندیش "میج گیری" و بحث بی سر و ته و غیرمسئولانه روشنفکری بخاطر نفی یکدیگر و دامن زدن به پراکندگی و تفرقه هرچه بیشتر نیروهای اپوزیسیون نباشد. بلکه کوشش در جهت ارائه پیشنهاد و راه حل در رابطه با چگونگی پاسخ به مشکلات و تضاد های حاکم بر جامعه باشد. آقای بکتاش باید برای خوانندگان مقاله اش توضیح دهد که تز "حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدائی" لنین، تزی که بخش محوری نظرات ایشان و همفکرانشان در رابطه با مفاهیم و مقوله های "ملت" و "جهان وطنی" را تشکیل داده است، کدام دست آورد مثبت در رابطه با طبقه کارگر و مبارزات طبقاتی را همراه داشته است؟ و اصولاً چرا باید عناصر و گروههایی که هیچگونه پایبندی به نظرات لنین و لنینیسم ندارند مدافع این نظرات باشند؟

آقای بکتاش سعی کرده است در نوشته مورد بحث با جملاتی علیه آیت الله خمینی، مهندس بازرگان، داریوش فروهر، بنی صدر و دیگر رهبران جمهوری اسلامی در مقطع تاریخی اوایل انقلاب بر این واقعیت که برخی از گروهها و سازمانهای کمونیستی از قبیل چریکهای فدائی خلق، پیکار... و سازمانهای محلی کرد از جمله حزب دمکرات کردستان و کومله با حمله به پاسگاههای ژاندارمری و پادگانهای ارتش و تصاحب مهمات و اسلحه به جنگ داخلی دامن می زدند و در واقع مقدمات تجزیه بخشهایی از ایران را فراهم میکردند، پرده استار بکشد.

ایشان فراموش کرده اند که در آن مقطع مشخص نیروهای چپ صحبت از "منطقه آزاد شده کردستان" میکردند! و اگر مقاومت ارتش و پاسداران نبود، حتماً طولی نمی کشید که "کشور کردستان" در بخشهای غربی خاک ایران تأسیس میشد که این خود تجزیه خوزستان، ترکمنستان و گنبد و دیگر نقاط ایران را می توانست همراه داشته باشد.

حمله و اعتراض آقای بکتاش به سیاست و عملکرد رهبران جمهوری اسلامی و بدگویی از ملیون و نفی سیاست ملی گرانی در آن مقطع تاریخی مشخصاً در این رابطه میباشد که چرا آنان با توسل به قهر و بخدمت گرفتن ارتش و پاسداران در مقابل اعمال قهر برخی از نیروهای کمونیست و نیروهای محلی کرد از خود مقاومت نشان دادند و اجازه ندادند تا ایران به سرنوشت کشور یوگسلاوی دچار گردد.

ما سوسیالیستهای ایران که خود را بخشی از ملیون ایرانی میدانیم، بر این نظریه که به سیاست و عملکرد رهبران جمهوری اسلامی در آن مقطع تاریخی ایراد و انتقاد فراوانی وارد است. اما بر سیاست آنان در این رابطه مشخص یعنی دفاع از تمامیت ارضی ایران که حزب کمونیست کارگری مطرح کرده است، کمتر میتواند ایراد وارد باشد.

اگر نخواهیم که ایران روزی به سرنوشت یوگسلاوی سابق دچار گردد. جنگهای قومی و قبیله ای باعث گردد تا در وسط خیابانهای تهران، تبریز، کرمانشاه، اهواز، خرمشهر، اصفهان... سنگر های دفاعی همانند ساریوو و موستا... بپا شود، باید با هر گونه خواست و نظرات تجزیه طلبی تحت هر عنوانی که باشد بمخالفت برخاست. همچنین باید به این مسئله توجه داشت که مخالفت با تجزیه طلبی و دفاع از تمامیت ارضی ایران حتی با متوسل شدن به قهر در مقابل قهری که تجزیه طلبان بخاطر برقرار کردن مرزهای جدید جغرافیائی در وسط خاک ایران و در نتیجه تأسیس کشور نو بنیادی در این سرزمین اعمال میکنند، نباید سبب شود تا دفاع از حقوق دمکراتیک قوم کرد و دیگر اقوام ایران از قبیل خواست انتخاب استاندار، فرماندار، شهردار، بخشدار و دهدار توسط شهروندان هر محل، تدریس زبان مادری در کنار زبان فارسی در نقاطی که زبان مادری مردم آن زبان فارسی نیست بفراموشی سپرده شود. پاسخ مثبت باین خواستها باید بخشی از فعالیتهای سیاسی نیروهای ملی، آزادیخواه و دمکرات در جهت دمکراتیزه کردن جامعه ایران باشد.

تاریخ ایران گواه این واقعیت است که در هیچ زمانی، هیچیک از اقوام ایرانی خواستار جدائی قومشان از سایر اقوام ایرانی نبوده اند. همانطور که با گذشت مدت بیشتر از دوهزار و پانصد سال از تارخ مشترک اقوام ایرانی، دولت قومی بر ایران حاکم نبوده است. هر زمانی که رئیس یکی از اقوام و یا قبیله به پادشاهی میرسید، خود را پادشاه ایران زمین و تمام ایرانیان میدانست و نه پادشاه قبیله خود.

اگر زمانی بخشی از خاک ایران از کشور ایران جدا شده است، این جدائی، جدائی قومی از دیگر اقوام ایرانی نبوده است، بلکه نتیجه جنگ و شکست لشکر ایران در مقابل لشکر کشورهای بیگانه بوده است. همانطوریکه در جنگ ایران و عثمانی در دوران صفویه (جنگ چالدران) بخشهای بزرگی از سرزمین ایران که قبایل و طوایف مختلف کرد در آنجا سکنا داشتند، از ایران جدا شدند. ساکنین این سرزمینهای جدا شده تا دوران جنگ جهانی اول جزو اهالی کشور عثمانی محسوب می شدند اگر چه ایرانی تبار بودند و آن سرزمینها بخشی از خاک کشور عثمانی بحساب میآمد. شکست دولت عثمانی در جنگ جهانی اول و از هم باشیدگی آن امپراطوری باعث شد تا با توافق دولتهای انگلیس و فرانسه کشورهای عراق و سوریه در کنار کشور ترکیه تشکیل شوند. در این رابطه سرزمینهای کرد نشین جدا شده از ایران در میان کشورهای ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شدند.

همچنین تاریخ معاصر ایران بیانگر این امر است که خواست تجزیه ایران از سوی دولتهای استعمارگر از جمله روسیه و انگلیس و رهبران ناسیونالیست عرب همچون جمال عبدالناصر، عبدالکریم قاسم، صدام حسین... و عناصر و گروههای ناسیونالیست قومی و یا جریانات اتر ناسیونالیسم روسی مطرح شده است.

اخیراً نیز با ادعای شیخ نشینان امارات عربی نسبت به مالکیت جزایر ایرانی خلیج فارس روبرو هستیم، ادعائی که بدون حمایت و پشتیبانی دولت ایالات متحده آمریکا اینچنین تبلیغات گسترده ای با خود به همراه نمی داشت. باعث شگفتی است که اعضای حزب کمونیست کارگری از نتایج جنگ عراق و کویت چیزی نیاموخته اند که بهزیستی و رفاه اجتماعی، آزادی و برابری در رابطه مستقیم با مرزهای جغرافیائی و حاکمیت قومی قرار ندارد. شکست عراق در جنگ کویت و پیروزی ارتش ایالات متحده آمریکا و متحدینش باعث شد تا کردهای عراقی در شمال آن کشور امکاناتی پیدا کنند تا خارج از سیطره و نفوذ دولت بعثی بغداد بتوانند آزادانه عمل کنند. با وجود این رهبران کرد نتوانستند پاسخگوی کوچکترین مشکلی از مشکلات مردم آن دیار گردند. شعله ور شدن جنگ قبیله ای و طایفه ای کرد ها در آن سرزمین تاکنون چندین و چند برابر خسارات جانی و مالی بیشتر از جنایات رژیم صدام حسین با خود به همراه داشته است. وضع نابسامانی و فقر در آن دیار بمراتب وخیم تر از دوران قبل از جنگ کویت و حضور ارتش عراق در آن نواحی بوده است. چقدر شگفت انگیز است که اعضای حزب کمونیست کارگری که در گذشته بعنوان توریسین های "حزب کمونیست" در کنار پیشمرگان کومله به جنگ داخلی دامن میزدند و سعی میکردند این جنگ را بعنوان مبارزات طبقاتی جلوه دهند. یعنی مبارزه طبقه کارگر که آنان بزعم خود آن طبقه را رهبری میکردند علیه بورژوازی که بنظر آنها در کردستان توسط حزب دمکرات کردستان رهبری می شد، تئوریزه کنند. اینان اگر چه امروز از لحاظ تشکیلاتی از کومله جدا شده اند، اما بطور خجالتی و تحت عنوان دفاع از "آزادی و برابری" به حمایت از خواست عناصر و گروههای ناسیونالیست کرد که خواستار تجزیه ایران و تشکیل کشور جدیدی بنام "کشور کردستان" هستند برخاسته اند و این عمل نابخردانه و غیر مقولانه را تحت عنوان نظرات "جهان وطنی" تو جیح میکنند.

آقای بکتاش در نهمروز شماره 392 مینویسند "ما علاقه ای به هیچ آب و خاکی نداریم، مقدس برای ما آزادی و برابریست، مقدس برای ما مردم و زندگیشان در یک دنیای بهتر است، به کسی هم اجازه نخواهیم داد تحت لوای اصالت خاک و زیر پرچم هویت ها و افتخارات کاذب یا واقعی انسانها را به جنگ و قصابی متقابل بکشاند." و بعد ادامه میدهند، "بنظر شما سرکوب های خونین کردستان در خدمت مردم سالاری بود؟"

آقای بکتاش به این مسئله اشاره نمیکنند که "پرچم" و "هویت... کاذب" کشور تخیلی کردستان و حمله پیشمرگان کرد به پاسگاههای ژاندارمری و پادگانهای ارتش سبب شعله ور شدن "جنگ و قصابی متقابل" شد!

اظهارات آقای بکتاش بیانگر این واقعیت تلخ است که ایشان نه تنها با تاریخ سیاسی ملت ایران کوچکترین آشنائی ندارند، حتی معنی و مفهوم واژه "جهان وطنی" نیز بر ایشان روشن نیست. اگر چه ایشان و رفقای حزبی اش سعی دارند چنین جلوه دهند که بین نظرات اعضا این حزب و نظرات لنین و استالین اختلاف فاحشی وجود دارد. بطور خجالتی سیاسی همچون آنان رادبال میکنند و از خود سوال نمی کنند که اگر "آزادی و برابری مردم... مقدس است

"، به چه دلیلی این اجازه را بخود میدهند برای مردم ایران تعیین و تکلیف کنند و بیان می دارند " اجازه نخواهیم داد " که ملّتی از وطنش دفاع کند. آنهم به این دلیل که اعضای حزب کمونیست کارگری "علاقه ای به هیچ آب و خاکی ندارند".

جنبش کمونیستی جهان چون برداشتی غلط از واژه "جهان وطنی" و در این رابط "انترناسیونالیسم" داشت. با بی توجهی کامل به حقوق و هویت دیگر ملت های جهان و محوری شمردن حقوق يك ملت، آنهم ملّت روس، فجایع بزرگی بپاکرد. آقای بکتاش بجای اینکه در تفسیر و بر داشتش نسبت به واژه "جهان وطنی" که در مخالفت با "تمامیت ارضی" کشوری که در آن متولّد شده است، میباشد، تجدید نظر نماید و به افشاگری فجایعی که در رابط با تز "جهان وطنی" و "انترناسیونالیسم" که در واقع ملّتهای غیر روس را به مستعمره روس تبدیل نموده بود، بپردازد. سعی دارد تا با کمک رفقای حزبی اش این فجایع را که نتیجه سیاست های نادرست و عملکردهای غلط انترناسیونالیسم میباشد، بحساب طرز تفکر بورژوازی رهبران حزب کمونیست شوروی و احزاب کمونیست وابسته به حزب کمونیست شوروی قلمداد کند. بدون اینکه باین مسئله توجه داشته باشد که اکثر طرز تفکر بورژوازی که احياناً رهبران احزاب کمونیست تحت تاثیر آن قرار گرفته بودند، باعث انحراف این نظریه شده باشد. چرا در شانزده کشور اروپائی که احزاب سوسیال دمکرات، سوسیالیست، دمکراتهای مسیحی، لیبرالها، محافظه کاران، سبزها، ناسیونالیستها ... حکومت را در دست دارند، احزایی که بنظر حزب کمونیستی کارگری تماماً احزاب بورژوازی میباشد، قدمهای مثبتی در جهت از بین بردن مرزهای جغرافیائی این کشورها بردارند که این خود منتفی شدن ویزا و پاسپورت را به همراه داشت. بازار مشترک اروپائی و تشکیل پارلمان ملّتهای اروپائی که نمایندگان آنها بطور مستقیم از سوی مردم شانزده کشور انتخاب میشوند از جمله اقداماتی هستند که نتایج مثبتی برای شهروندان این کشورها به همراه داشته است. در کنار این نتایج مثبت سیاسی - اقتصادی مشکلات بزرگی از لحاظ ملّی و فرهنگی در پیش پای شهروندان اروپائی وجود دارد، از جمله مسئله هویت ملّی، آداب و رسوم و سنتها و اختلافات مذهبی، علاوه بر تضادهایی که جوامع سرمایه داری با آن روبرو هستند. اما، اکثریت بزرگی از اروپائیان باین نتیجه رسیده اند که اختلافات ملّی و فرهنگی را به سختی بتوان با تصویب قوانین، حتّی با توافق اکثریت جامعه حل و فصل نمود. بدون اینکه به حقوق اقلیت در این مورد توجه شود. زیرا هویت ملّی، آداب و رسوم، سنتها، مذهب ... مسائلی هستند که رابطه مستقیم به هویت يك انسانها دارند. حل و فصل و توافق بر روی این مسائل احتیاج به فعالیتهای فرهنگی - سیاسی فشرده و ممتد چندین و چند نسل که با تفاهم و همبستگی توأم باشد، دارد. نظراتی که نقطه متقابل و در واقع عکس نظرات و سیاستهای انترناسیونالیسم لتین میباشد، چونکه اینان بهیچوجه صحبت از تعطیل کردن کلیساها، کنیسه ها، مساجد... تبلیغ به بی علاقگی به آب و خاک و زادگاه، بی توجهی به آداب و رسوم و سنت ملّتها و هویت ملّی نمیکند. پس آنانکه خود را "همواره مدافع آزادی بی قید و شرط سیاسی" میدانند، حتماً باید بجای مخالفت و ضدیت و دشمنی با مذاهب تحت عنوان جدائی دین از دولت طرفدار آزادی عمل مراسم مذهبی و حقوق برابر مذاهب و ادیان شوند. مابین اسلامیت و اسلامی، مسیحیت و مسیحی، یهودیت و یهودی... تفاوت قابل شوند. یعنی عملکرد انسانهای مذهبی و احياناً سوء استفاده این انسانها از مذاهب را بحساب مذهب و دین قرار ندهند و مبارزه با اعمال و گفتار آنها را به مبارزه با مذهب و دین تبدیل نکنند. به این امر توجه داشته باشند که اگر احزاب و سازمانها می توانند مبلغ ایدئولوژی و مکتب مشخص باشند، قانون اساسی کشور نباید بر معیار ایدئولوژی و مکتب مشخص تنظیم شود. زیرا تمام احاد کشور در مقابل قانون باید حقوق مساوی و برابر داشته باشند و در مقابل قانون هیچ فردی نباید حق ویژه ای داشته باشد. تحقق چنین خواستی احتیاج به جلب توافق شهروندان جامعه دارد و این زمانی امکان پذیر است که انسانها بطور آزاد بدون هیچگونه پیگرد بتوانند به تبلیغ نظراتشان بپردازند. اولین قدم بخاطر تحقق این خواست باید کوشش در جهت تحقق اجرای قانون اساسی موجود باشد - با توجه به تمام کمبودها، نقائص و عیوب آن -، قانون اساسی که هیئت حاکمه مشروعیت سیاسی خود را مدیون آن میدانند. مبارزه و فعالیتهای سیاسی را باید بر محور اعتراض به قانون شکنی ها و نقض قوانین موجود توسط هیئت

حاکمه سازمان داد و جدیت کرد تا حاکمیت قانون بر جامعه تحقق پیدا کند و همزیستی سیاسی تمام نیروهای رقیب و مخالف در جامعه میسر گردد. در جامعه ای که "حاکمیت قانون" برقرار است این شانس کم بیش وجود دارد تا در اثر فعالیت های سیاسی و جلب پشتیبانی و حمایت اکثریت شهروندان بتوان از طریق راههای قانونی به تجدید نظر و اصلاح قانون اساسی و احیاناً تنظیم پیش نویس جدید قانون اساسی همت گمارد. بدون بسیج توده های مردم، تحقق رفرم و اصلاحات در جوامع غیر دمکراتیک بسختی امکان پذیر است. اما، چون آقای بکتاش عضو حزب کمونیست کارگری به اصل تکامل جوامع بشری کوچکترین اعتقادی ندارند و چشم خود را بر چگونگی تکامل جوامع بشری بسته است، چنین می پندارد که یک شبه مردم ایران از سونی نظرات سیاسی و اعتقادات خود را بفراموشی سپرده و از سوی دیگر بدون کوچکترین فعالیت سیاسی و روشنگری به آن حد از اطلاعات سیاسی مورد نظر ایشان می رسند که همصدا و هماهنگ با رهبران حزب کمونیست کارگری، جامعه شورائی سوسیالیستی را تأسیس می نمایند. در رابطه با این تخیلات است که با گفته های دکتر مصدق راد مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران بمخالفت بر می خیزد، آنهم با گفته هائیکه وی در رابطه با یک فاکت سیاسی مشخص در یک مقطع مشخص تاریخی در دفاع از "حاکمیت قانون" بیان داشته است دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران، در مبارزات ملی شدن صنعت نفت که ضربه بزرگی به نفوذ استعمار انگلیس در ایران وارد کرد. و در این رابطه پیروزی بزرگی در جهت استقرار حاکمیت ملی و استقلال سیاسی ایران کسب کرد، کوشش نمود تا برپایه تزی که به "سیاست موازنه منفی" معروف شد، به قطع کامل نفوذ استعمارگران انگلیسی از ایران بپردازد. بدون اینکه اجازه نفوذ به استعمارگران روس که حکومت استعمارگر خود را در آن مقطع تاریخی "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" مینامیدند، دهد. دکتر مصدق سعی داشت تا با اجرای کامل قانون اساسی مشروطیت و جلوگیری از دخالت های نامشروع و غیرقانونی شاه در امور کشوری و لشکری با برقراری "حاکمیت قانون" در جهت استقرار حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)، حاکمیتی که توسط نمایندگان منتخب مردم بمرحله اجراء آید، عمل کند. اما، سیاست و عملکرد مصدق نه تنها با توطئه های عوامل استعمار انگلیس روبرو بود، بلکه حزب توده که در آن مقطع تاریخی هنوز از پشتیبانی و حمایت بخش بزرگی از روشنفکران ایرانی برخوردار بود و نفوذ زیادی در بین کارگران داشت. بخاطر دفاع از سیاست و منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران علیه حکومت ملی دکتر مصدق توطئه آفرینی کرد و از هیچ فرصتی برای کوبیدن دکتر مصدق که حاضر نبود از "سیاست مثبت" یعنی پذیرفتن نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کنار نفوذ انگلیس در ایران پشتیبانی کند، کوتاهی نکرد. تا حدی که وی را متهم به عامل امپریالیسم آمریکا بودن، نمود.

حزب توده اگرچه در اثر حادثه سوء قصد به جان شاه در دانشگاه تهران در پانزده بهمن 1327 غیر قانونی اعلام شده بود ولی اعضاء و سازمان های وابسته به آن حزب در دوران حکومت ملی، دمکرات و آزادیخواه دکتر مصدق از تمام آزادی های مستتر در قانون اساسی مشروطیت بطور کامل برخوردار بودند و بجای اینکه در اثر فعالیت خود در جهت نهادی شدن "حاکمیت قانون" و روابط دمکراتیک کوشا باشند، باتوسل به انواع شگرد ها در جامعه ایران جوئی را بوجود آورده بودند که بخشی از ایرانیان تمامیت ارضی و استقلال ایران را در خطر میدیدند. عوامل دولت انگلیس و ارتجاع داخلی نیز باین جو دامن میزدند. از خاطر نباید بدورداشت که در آن مقطع تاریخی هنوز خاطره تشکیل دولتهای جمهوری آذربایجان و مهاباد توسط فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان که از حمایت ارتش سرخ و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بودند و کوشش فراوان داشتند تا استانهای آذربایجان و کردستان را از ایران جدا کنند، در اذهان عمومی زنده بود.

در چنین موقعیت سیاسی دکتر مصدق با اینکه بر دفاع از "حاکمیت قانون" و مخالفت با "قانون شکنی" کوشش کرده از شدت توطئه هائی که علیه حکومت ملی در جریان بود بکااهد، به شاه متذکر میشود "... دشمن تان باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم. و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمائیم." متأسفانه تحلیلگر حزب کمونیست کارگری در این نوشته توضیح نداده است که چرا و

به چه دلیل به نظرات دکتر مصدق ایراد وارد است. چرا وبه چه دلیل دکتر مصدق نمی بایستی به دفاع از "حاکمیت قانون" می پرداخت و با "قانون شکنی" مخالفت میکرد.

در مقابل دکتر مصدق در هنگام نگارش آن مطالب به شاه دو الترناتیو قرار داشت. یا وی میباید تسلیم کشورهای استعمارگر انگلیس و آمریکا، کشورهایی که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را ترتیب دادند می شد و یا با رهبری حزب توده، حزبی که بخشی از رهبران آن بعنوان ستون پنجم روسیه در ایران عمل میکردند، همصدا و هماهنگ می شد و اگر شرایط عمومی ایران و جهان و تناسب قوای نیروها اجازه می داد، احیاناً ریاست جمهوری را قبول میکرد. نظراتی که در مغایرت با اصل حاکمیت ملی و همچنین در تضاد با تز "سیاست موازنه منفی" قرار داشت. در حالیکه آقای بکتاش و حزب کمونیست کارگری بر این نظرند که حزب توده طرفدار "ایدئولوژی ناسیونالیسم" روسی و "اقتصاد کاپیتالیستی" بود و سیاست و عملکرد دولت های انگلیس و آمریکا، سیاست های امپریالیستی. بنا بر این راه دیگری جز حفظ دولت ملی و قانونی وجود نداشت. با توجه بموقعیت تاریخی آن زمان، روشن نیست چرا و به چه دلیل و برپایه کدام استدلال به کوشش های دکتر مصدق انتقاد وارد است.

با اشاره به مطالبی که رفت میتوان نتیجه گرفت که اشکال آقای نادر بکتاش همچون اکثر روشنفکران چپ در پراکنده گونی و خلط مبحث، اشکال معرفتی است و بهیچوجه اتخاذ این نوع مواضع ربطی به مواضع طبقاتی و احیاناً مبارزات طبقاتی در جامعه ایران ندارد. آنان که کوچکترین آشنایی با مسائل مبارزات طبقاتی دارند و حل و فصل معضلات جامعه را نه در گروی طرح شعارها و بیان نقل و قول هایی از رهبران جنبش کمونیستی و کارگری می دانند. بلکه به این امر آشنایی کامل دارند که تا زمانی که هر طبقه اجتماعی به نقش طبقاتی خود پی نبرد، بهیچوجه قادر نخواهد بود بطور آگاهانه عمل نماید. در واقع تا زمانی که کارگران ایران به نقش طبقاتی و جایگاه طبقاتی خود پی نبرد، بهیچوجه نخواهند توانست بنام طبقه کارگر قائم به ذات عمل کنند، که این خود در گروی تکامل جامعه و شیوه تولیدی سرمایه داری، برقراری حاکمیت قانون، و روابط دموکراتیک است.

آقای بکتاش و رفقای حزبی اش در تحلیل سیاسی شان به این مسئله مهم توجه نکرده اند. در آن مقطع تاریخی، طبقات که به نقش طبقاتی خود پی برده باشند اصولاً در ایران وجود نداشت. تضاد ما بین طبقات، تضاد اصلی جامعه نبود، همانطور که در مرحله کنونی نیز نمی باشد.

بر خلاف تحلیلگران حزب کمونیست کارگری، بزرگی شخصیت سیاسی دکتر مصدق درست در همین امر نهفته بود که در تمام طول فعالیتهای سیاسی اش بر دو اصل مهم حاکمیت ملی و حاکمیت ملت تکیه کرده است و بهیچوجه حاضر نشد استقلال را فدای آزادی بنماید و این دورا همیشه لازم و ملزوم یکدیگر می دانست. دکتر مصدق تحقق حاکمیت ملت را همانطور که اشاره رفت در گروی تحقق "حاکمیت قانون" میدانست و در رابطه با همین طرز تفکر بود که در مخالفت با سلطنت رسیدن سردار سپه نطق معروف تاریخی خود را نمود و همچنین کوشش کرد تا محمد رضا شاه در چارچوب قانون اساسی مشروطیت عمل کند.

دکتر منصور بیات زاده

منبع: جنبش سوسیالیستی - نشریه سازمان سوسیالیستهای ایران - شماره ۲۷ - اسفند ۱۳۷۵
تاریخ انتشار در سایت سازمان سوسیالیستهای ایران در روز پنجشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۹۰ - ۱۴ آپریل ۲۰۱۱